



زیرا حضرت با کلمه مبارکه «لا اله الا الله» خدایان دروغین و بتهای مشرکین را از درجه اعتبار ساقط کرد و مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت نمود.

بزرگان قریش و مشرکین که با ترویج شرک و بت پرستی، موقعیت اجتماعی بزرگی به دست آورده بودند، و از هدایا و نذورات مردمی که به پای بتهای بی جان می ریختند، ثروت فراوانی اندوخته بودند، از ظهور اسلام و نزول ارزشمندترین کتاب آسمانی؛ یعنی قرآن کریم، به شدت نگران شدند، از این رو برای حفظ موقعیت اجتماعی خود و دفاع از بت و بت پرستی، در صدد مقابله با پیامبر خدا ﷺ و معجزه جاوید او برآمدند.

گاهی با نسبتهای ناروا مانند:

ساحر، مجنون و ... شخصیت آن حضرت را زیر سؤال می بردند تا

مردم به او توجهی نکنند: «قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ»<sup>۱</sup> «کافران گفتند: این (مرد) ساحر آشکاری است.» یا: «وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»<sup>۲</sup> «و کافران گفتند: این (مرد) ساحر بسیار دروغگویی است.» یا: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»<sup>۳</sup> «کافران گفتند: ای کسی که ذکر (قرآن) بر او نازل شده است، مسلماً تو دیوانه ای.»

گاهی نیز خود آن حضرت را مورد آزار و اذیت قرار می دادند و یا او را تطمیع کرده، وعده مال و جاه می دادند تا دست از رسالتش بردارد.

و بالاخره گاهی با انکار معجزه بودن قرآن، اصل رسالت را انکار می کردند و می گفتند: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ»<sup>۴</sup>

۱. یونس / ۲.

۲. ص / ۴.

۳. حجر / ۶.

۴. رعد / ۷ و ۲۷.

«کسانی که کافر شدند، می‌گویند: چرا آیه (و معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نشده است.»

در اولین آیه و بعضی آیات دیگر از سوره رعد، خداوند به اشکالها و ایرادهایی که مشرکین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا معجزه بودن قرآن می‌گرفتند، پاسخ می‌دهد. و با جوابهای مناسب، حقانیت و معجزه بودن قرآن را اثبات می‌کند و می‌فرماید: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> «اینها آیات کتاب (آسمانی) است و آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.»

و در آخرین آیه این سوره با شهادت دادن خود و کسی که علم کتاب نزد اوست، شبهه انکار اصل

رسالت را پاسخ داده و در نتیجه نبوت آن حضرت را به اثبات می‌رساند: ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۲</sup> «آنها که کافر شدند، می‌گویند: تو پیامبر نیستی، بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

#### ضمیمه برهان به برهان

مطلب قابل توجه این است که شهادت خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست از قبیل ضمیمه شهادت به شهادتی دیگر نیست؛ بلکه از قبیل ضمیمه برهان و دلیل مستقل به برهان دیگر است؛ زیرا در قضاوت‌های متعارف که حداقل وجود دو شاهد ضروری است، از شهادت یک فرد، علم عادی حاصل نمی‌شود؛ یعنی شهادت یک نفر ناقص است که با

ضمیمه فرد دوم شهادت او کامل می‌شود، یا به تعبیر دیگر از ضمّ دو شهادت ناقص، شهادت کامل به وجود می‌آید؛ ولی در شهادت خداوند متعال نقصی وجود ندارد تا نیازی به ضمیمه شهادت دوم باشد.

پس شهادت خداوند مسلماً شهادت قطعی و کامل می‌باشد. در نتیجه، شهادت کسی که علم کتاب نزد اوست نیز باید شهادت قطعی و کامل باشد؛ زیرا با شهادت خداوند متعال علم حاصل می‌شود و اگر شهادت فرد دوم ناقص باشد، معنایی ندارد که به شهادت کامل ضمیمه گردد؛ چون با وجود شهادت قطعی و علم آور، کسی به دنبال شهادت ظنی نمی‌رود.

علاوه بر این، قرآن کریم آنان را که در اصول دین از ظن و گمان پیروی می‌کردند، مذمت نموده است: **«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي**

**مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»**<sup>۱</sup> «آنها تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند، با اینکه "گمان" هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.» پس چگونه ممکن است که خود، برای اثبات اصلی از اصول دین (نبوت) دلیل ظنی اقامه نماید؟

پس معلوم می‌شود که شهادت خداوند و **«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»** از قبیل ضمیمه برهان مستقل به برهان و دلیل مستقل دیگر می‌باشد، که وجود هر یک برای اثبات مدعا کافی است. حال باید ببینیم که مقصود از **«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»** کیست که خداوند شهادت او را به عنوان برهان مستقل در کنار شهادت خود ذکر فرموده است؟

#### اقسام شهادت

قبل از آنکه مقصود از **«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»** را بررسی نماییم، مناسب است که ابتدا اقسام شهادت و معنای

آنها و اینکه منظور از شهادت خداوند، کدام یک از این اقسام می باشد را بیان کرده، سپس به مطلب مورد نظر پردازیم.

شهادت بر دو قسم است: «شهادت تأدیه» و «شهادت تحمّل» و شهادت تأدیه نیز بر دو قسم است: «شهادت قولی» و «شهادت فعلی».

شهادت تأدیه؛ یعنی آنچه را که شاهد می داند (اعم از اینکه شنیده و یا دیده) در مقابل غیر اظهار و ادا نماید که اگر با گفتار اظهار نمود «شهادت قولی» است و اگر با فعل و کردار باشد «شهادت فعل» نامیده می شود.

شهادت تحمّل؛ یعنی اینکه شاهد با دیدن و یا شنیدن فقط به مورد شهادت علم دارد؛ اما در مقام اظهار و ادای آن بر نمی آید.

#### مقصود از شهادت خداوند

با توجه به اقسام شهادت

می گوییم: شهادت خداوند، شهادت تأدیه است، نه شهادت تحمّل؛ چون شهادت تحمّل به معنای دیدن و ناظر بودن و علم داشتن است و معنا ندارد که در مسئله مورد بحث؛ یعنی تصدیق ادعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در نبوت، به علم خدا ارجاع داده و علم خدا را حجت بر علیه کفار بدانیم؛ چون آنها راهی به علم خداوند ندارند تا بفهمند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادعای خود صادق است یا نه؟ و همچنین مقصود از ادای شهادت، شهادت قولی است، نه فعلی؛ زیرا ادله ای که دلالت بر حقانیت رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می نماید یا قرآن است که خود معجزه ای جاوید می باشد و یا غیر قرآن مانند سایر معجزات. از طرفی آیات سوره رعد پیشنهاد کفار را که تقاضای معجزه ای به غیر از قرآن نموده بودند، رد کرده است؛ یعنی معجزه ای برای آنان نازل نفرمود، پس

معنا ندارد که خداوند از همان راهی که نفی نموده، به رسالت پیامبر شهادت بدهد.

بنابراین قطعاً مقصود از شهادت خداوند، استشهاد به قرآن است و استناد به قرآن نیز از این جهت است که معجزه و آیت به صدق رسالت است؛ یعنی کلام الهی است که به رسالت پیامبر اسلام ﷺ شهادت می‌دهد و چون قرآن از مقوله کلام و گفتار است، معلوم می‌شود که شهادت خداوند بر رسالت پیامبرش ﷺ شهادت قولی است و دیگر نیازی نیست که به مانند فخر رازی در «تفسیر کبیر»<sup>۱</sup> شهادت خداوند را از مقوله فعل بدانیم.<sup>۲</sup>

چنانکه در قرآن می‌فرماید: ﴿وَ

الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛<sup>۳</sup> «سوگند به قرآن حکیم! تو قطعاً از رسولان (خداوند)

هستی و بر راه راست (قرار) داری.»  
﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾؛<sup>۴</sup> «محمد ﷺ فقط فرستاده خدا است و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند.»

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾؛<sup>۵</sup> «محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا ﷺ و ختم کننده و آخرین از پیامبران است.»

و نظیر این آیات که خداوند به وسیله آنها به رسالت پیامبر اسلام ﷺ شهادت داده است، در قرآن بسیار است و تمام آنها از مقوله قول و گفتار هستند، نه از مقوله فعل و

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، طبع سوم، ج ۱۹، ص ۶۹.

۲. المیزان، محمد حسین طباطبایی، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، سال ۱۳۶۳ ش، ج ۱۱، ص ۵۸۷.

۳. یس / ۴ - ۲.

۴. آل عمران/۱۴۴.

۵. احزاب/۴۰.

کردار.

کرده است.»

مراد از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» در

این تفسیر صحیح نیست؛ زیرا:

اقوال مفسران

اولاً: خلاف مقصود عطف است؛

در این زمینه اقوال زیادی ذکر

چون عطف بر مغایرت بین معطوف و

شده است که در اینجا به ذکر چند

معطوف علیه دلالت دارد، در حالی

قول بسنده کرده و هر یک از آنها را

که اگر مقصود ذات خداوند باشد،

مورد بررسی قرار می‌دهیم:

مغایرتی وجود نخواهد داشت.

قول اول: بعضی از مفسرین

ثانیاً: لازمه این تفسیر، عطف کردن

گفته‌اند که مراد «خداوند متعال»

صفت خدا بر ذات او است، در

می‌باشد. این قول را مرحوم طبرسی<sup>۱</sup>،

صورتی که عطف صفت بر ذات قبیح

فخر رازی<sup>۲</sup> و زمخشری<sup>۳</sup> به «حسن

و غیر صحیح است؛ چنانکه فخر

بصری<sup>۴</sup> و «سعید بن جبیر» و «زجاج»

رازی می‌گوید: صحیح نیست که

نسبت داده‌اند. زمخشری و فخر رازی

بگوئیم: «شَهِدَ بِهِذَا زَيْدٌ وَالْفَقِيهَ؛ به این

از حسن بصری نقل کرده‌اند که او

امر زید و فقیه گواهی دادند.» و مراد

گفته است:

از فقیه خود زید باشد؛ چون این

«لا والله یعنی الا الله؛ سوگند به خدا

عطف، عطف صفت بر ذات می‌باشد

که خداوند در اینجا خودش را قصد

و این قبیح است؛ بلکه باید گفت:

«شَهِدَ بِهِ زَيْدٌ الْفَقِيهَ؛ زید فقیه به این امر

شهادت داده است.»<sup>۵</sup>

۱. مجمع البیان، طبرسی، بیروت، دار احیاء

التراث العربی، ۱۳۲۹ هـ ش، ج ۳، ص ۳۰۱.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۷۰.

۳. الکشاف، جار الله زمخشری، بیروت،

دارالکتب العربی، ج ۲، ص ۵۳۶.

۴. المیزان، ج ۱۱، ص ۵۸۸ (مترجم).

۵. التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۷۰.

قول دوم: عده‌ای مانند «ابن کثیر» گفته‌اند: مقصود از کتاب، تورات و انجیل و مقصود از کسانی که علم کتاب در نزد آنها است، علمای یهود و نصارا می‌باشند؛ زیرا اینها از بشارتهایی که درباره رسول خدا ﷺ در کتابهایشان آمده است، خبر دارند، و اوصاف پیامبر ﷺ را در کتابهای خود خوانده‌اند.<sup>۱</sup>

«ابن جریر» از ابن عباس نقل کرده است که از او سؤال شد: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى؛<sup>۲</sup> چه کسی است که علم کتاب نزد او است؟ گفت: ایشان اهل کتاب از یهود و نصارا هستند.»

این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا همانگونه که قبلاً گفتیم، مقصود از شهادت در اینجا ادای شهادت می‌باشد، نه تحمّل شهادت، به تعبیر

دیگر، مقصود این است که عالم به کتاب، شهادت بدهد، نه اینکه فقط بداند. در صورتی که سوره رعد در مکه نازل شده است و در آن هنگام هیچ کس از علمای یهود و نصارا به رسول خدا ﷺ ایمان نیاورده بودند و به رسالت او شهادت نداده بودند. مبارزه رسول خدا ﷺ و دعوت آن حضرت در مکه فقط با مشرکین قریش بوده است، با این حال معنی ندارد که رسول خدا ﷺ در رسالت خود به شهادت کسی که به نبوت او ایمان نیاورده و گواهی نداده است، احتجاج کند.

قول سوم: بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود آن دسته از علمای یهود و نصارا هستند که ایمان آورده و به رسالت پیامبر اسلام ﷺ گواهی داده‌اند، مانند: «عبد الله بن سلام»، «سلمان فارسی»، «جارود» و «تمیم داری» و ... .

سیوطی می‌گوید: «عده‌ای مانند عبد الرزاق و ابن جریر و ابن منذر از

۱. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، بیروت، دارالمعرفة، طبع اول، ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۵۴۰.  
۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۷۰.



قتاده روایت کرده‌اند که او گفته است: از اهل کتاب کسانی بودند که حق را می‌شناختند و به آنها شهادت می‌دادند، مانند: عبد الله بن سلام و جارود و تمیم داری و سلمان فارسی.<sup>۱</sup>

این قول نیز مانند دو قول سابق مورد قبول نیست؛ زیرا تمام افرادی که نام برده شده‌اند، در مدینه اسلام آورده‌اند؛ ولی آیه مبارکه مورد بحث در مکه نازل شده است، پس چگونه ممکن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل رسالت خود را شهادت افرادی قرار دهد که بعداً در مدینه ایمان خواهند آورد؟

قول چهارم: گروهی دیگر گفته‌اند: مقصود از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» خصوص «عبد الله بن سلام» می‌باشد

که از علمای یهود بوده، و در مدینه ایمان آورده است.<sup>۲</sup>

سیوطی می‌گوید: «عده‌ای از مجاهد نقل کرده‌اند که وقتی وی آیه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را می‌خواند، می‌گفت: او عبد الله بن سلام است.»<sup>۳</sup>

این قول نیز مردود است؛ زیرا همانطور که قبلاً گفتیم، تمام سوره رعد در مکه نازل شده است؛ ولی عبد الله بن سلام در مدینه ایمان آورد و معنی ندارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت کسی را که بعداً ایمان خواهد آورد، به عنوان دلیل بر نبوتش ذکر نماید.

عده‌ای در طرفداری از این قول گفته‌اند: مکی بودن سوره منافات ندارد که بعضی از آیات آن در مدینه نازل شده باشد، و لذا ممکن است

۱. الدر المنثور، جلال الدین عبد الرحمن السیوطی، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۶۹.

۲. روح المعانی، شهاب الدین سید محمد آلوسی، احیاء التراث العربی، بیروت، طبع چهارم، ۱۰۴۵ ق، ج ۱۳، ص ۱۷۵.

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۹.

تمام آیات سوره رعد در مکه نازل شده باشد؛ لکن خصوص این آیه در مدینه و در شأن عبد الله بن سلام باشد.

علامه طباطبایی<sup>۱</sup> در پاسخ این احتمال می‌فرماید: مجرد احتمال که اثبات نمی‌کند این آیه در مدینه نازل شده است؛ بلکه باید برای اثبات مدعا، روایت صحیحی که بتوان به آن اعتماد کرد وجود داشته باشد، و در اینجا علاوه بر آنکه چنین روایتی نیست، مفسرین نیز تصریح کرده‌اند که تمام این سوره در مکه نازل شده است.<sup>۱</sup>

سیوطی می‌گوید: «عده‌ای نقل کرده‌اند: از سعید بن جبیر سؤال شد: آیا مراد از عالم به کتاب در این آیه عبد الله بن سلام است؟ در پاسخ گفت: چگونه این کلام صحیح است، در حالی که سوره رعد در مکه نازل

شده است؛ ولی عبد الله بن سلام در مدینه و بعد از هجرت پیامبر<sup>ص</sup> اسلام آورده است؟<sup>۲</sup>

«ابن عبد الله» در شرح حالات عبد الله بن سلام می‌گوید: «در مورد این آیه مبارکه گفته شده است که مقصود از عالم به کتاب عبد الله بن سلام است؛ لکن عکرمه و حسن بصری این کلام را رد کرده‌اند و گفته‌اند: چگونه این حرف صحیح می‌باشد، با اینکه سوره رعد در مکه نازل شده و اسلام عبد الله بن سلام بعد از آن بوده است؟<sup>۳</sup>

شاهد دیگر بر این مطلب نقل «ژهری» است که می‌گوید: «عمر بن خطاب با رسول خدا<sup>ص</sup> سخت دشمن بود تا آنکه روزی آمد، و در حالی که رسول خدا<sup>ص</sup> مشغول نماز

۲. الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۹.

۳. الاستیعاب، یوسف بن عبد الله بن عبد البر،

مکتبه نهضة، مصر، ج ۳، ص ۹۲۲.

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۵۸۹.

بود، به آن حضرت نزدیک شد، شنید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را می‌خواند که خدا به او خطاب نموده «قبل از رسالت، تو کتاب نمی‌خواندی، و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، اگر چنین بود منکران به شک می‌افتادند.»<sup>۱</sup> و باز شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را می‌خواند: «مردم کافر می‌گویند: تو رسول خدا نیستی، بگو بهترین شاهد من خدا است و کسی که نزد او علم کتاب است.» عمر صبر کرد تا نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام شد و به سرعت به دنبال حضرت رفت و اسلام آورد.<sup>۲</sup> همه می‌دانند که اسلام عمر در سال ششم بعثت و در مکه بوده است و همین دلیل است بر اینکه آیه «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» در مکه نازل شده است، نه در مدینه و به اسلام عبد الله بن سلام ربطی ندارد.

قول پنجم: عده‌ای دیگر از مفسرین عامه و علمای شیعه می‌گویند: مقصود از کتاب، قرآن مجید و مقصود از عالم به کتاب، عالم به قرآن می‌باشد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد: مقصود از کتاب، قرآن کریم است و معنای آیه چنین می‌باشد: «هر کس این کتاب را فرا گرفته و بدان عالم گشته و در آن تخصص یافته باشد، گواه است بر اینکه قرآن از ناحیه خدا است و من هم که آورنده آن هستم، فرستادهٔ خدایم.»<sup>۳</sup> سپس می‌فرماید: با این احتمال (قول پنجم)، آخر سوره (آیه مورد بحث) ناظر به اول آن می‌باشد که می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ»؛<sup>۴</sup> «اینها آیات کتاب (آسمانی) می‌باشد و آنچه از طرف

۱. عنکبوت / ۴۸.

۲. الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۹.

۳. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۶ (مترجم).

۴. رعد / ۱.

در این آیه جواب آنها داده شد که: خدای من در این قرآن به رسالت من گواهی داده است و آنکه عالم به قرآن می باشد نیز به رسالت من شهادت داده است.

زمخشری نیز می گوید: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَالسَّيِّئِ عِنْدَهُ عِلْمُ الْقُرْآنِ»<sup>۳</sup> یعنی مراد از کتاب، قرآن، و مقصود از عالم، کسی است که عالم به قرآن می باشد. فخر رازی همین قول را به «أَصَمَّ» نسبت داده و مفصل توضیح می دهد و در پایان می نویسد: مقصود از کسی که علم کتاب نزد اوست؛ کسی است که علم قرآن نزد او می باشد. با توجه به اینکه هر یک از اقوال گذشته از جهاتی دچار اشکال و ضعف بودند، قول صحیح همین قول پنجم می باشد؛ زیرا در این قول هیچ یک از ضعفها و اشکالاتی که سایر اقوال داشتند، وجود ندارد.

پروردگارت بر تو نازل شده، حق است؛ ولی بیش تر مردم ایمان نمی آورند.»

و نیز ناظر به وسط سوره می باشد که می فرماید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup> «آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق می باشد، همانند کسی است که نابیناست؟ تنها صاحبان اندیشه متذکر می شوند.»

این گفتار از خدای سبحان در حقیقت یاری کردن قرآن، و دفاع از آن است در قبال توهین کفار که مکرر می گفتند: «لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»<sup>۲</sup> «چرا آیه (و معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نشده است؟» و در آیه مورد بحث گفتند: «كُنْتَ مُرْسَلًا»؛ «اصلاً تو فرستاده خدا نیستی.»؛ ولی

۱. رعد/ ۱۹.

۲. رعد/ ۷ و ۲۷.

۳. الکشاف، زمخشری، ج ۲، ص ۵۳۶.

اسلام آورد<sup>۱</sup> و همواره در تمام فراز و نشیبها، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را همراهی می کرد و او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی بود که از آیات الهی آگاهی می یافت و آنها را می نوشت؛ فلذا آن حضرت از تمام صحابه به کتاب خدا داناتر بود.

بدین جهت ام سلمه می گوید:  
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْخَوْضِ»<sup>۲</sup> قرآن و علی با هم هستند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.» و خود حضرت علی علیه السلام نیز این حقیقت را این گونه بیان می فرماید که: «مَا نَزَلَتْ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ

ویژگیهای «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بحث مهمی که در اینجا وجود دارد این است، آن کس که عالم به قرآن است و شهادتش به عنوان برهانی مستقل در کنار شهادت پروردگار متعال ذکر شده، کیست و چه ویژگیهایی دارد؟ مسلماً چون سوره مبارکه رعد در مکه نازل شده است، او باید در مکه و قبل از نزول این سوره اسلام آورده و عالم به قرآن باشد؛ یعنی قرآن را از نظر فصاحت و بلاغت، مشتمل بر اخبار غیبی و از سایر جهات به عنوان معجزه پذیرفته باشد تا بتواند در مقابل مشرکین مکه به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و معجزه بودن آن شهادت بدهد.

بهترین مصداقی که در بین اصحاب این ویژگیها را در حد اعلای دارا بود، حضرت علی علیه السلام می باشد؛ زیرا آن حضرت اولین کسی بود که

۱. ترجمة الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، مؤسسه محمودی، بیروت، طبع دوم، ۱۳۹۸ ق، ج ۱، ص ۶۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبد الله الحاکم النیشابوری، دارالمعرفة، بیروت، ج ۳، ص ۱۲۴.

مَتَى نَزَلَتْ وَفِيمَا نَزَلَتْ؛<sup>۱</sup> هیچ آیه‌ای در کتاب خدا نازل نشد؛ مگر اینکه من می‌دانم چه زمانی و در مورد چه شخصی نازل شده است.»

بنابراین نتیجه‌ای که از مطالب گذشته گرفته می‌شود، این است که مصداق بارز ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ امام علی علیه السلام می‌باشد، و شهادت آن حضرت است که به عنوان برهانی مستقل در قرآن کریم ذکر شده است.

### بحث روایی

مؤید مطالب فوق روایات فراوانی است که از شیعه و اهل سنت در ذیل آیه مورد بحث نقل شده و نزول این آیه را در شأن حضرت علی علیه السلام می‌دانند که به جهت رعایت اختصار بخشی از آنها را نقل می‌کنیم:

### الف. روایات اهل سنت

۱. علی بن عباس گفت: من و

ابومریم نزد «عبد الله بن عطا» رفتیم، ابو مریم به ابن عطا گفت: حدیثی را که برای من از حضرت باقر روایت کردی، برای «علی بن عباس» روایت کن! ابن عطا گفت: من نزد حضرت باقر بودم که فرزند «عبد الله بن سلام» از آنجا عبور کرد، عرض کردم: فدایت شوم! آیا این فرزند کسی است که علم کتاب نزد او است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: نه، عالم به کتاب صاحب شما علی بن ابی طالب علیه السلام است که در مورد او آیاتی از کتاب نازل شده است، مانند: ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾،<sup>۲</sup> ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ﴾،<sup>۳</sup> ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾.<sup>۴</sup>

۲. سعید بن جبیر از ابن عباس

۲. رعد / ۴۳.

۳. هود / ۱۷.

۴. مائده / ۵۵.

۵. مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، المكتبة الاسلامية، تهران، ص ۳۱۳، ح ۳۵۸.

۱. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، مجمع احیای فرهنگ اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۲۸۱.

نقل می کند که او گفت: مراد از کلام خداوند که فرمود: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ» علی بن ابی طالب است.<sup>۱</sup>  
 ۳. ابو صالح در مورد آیه علم الكتاب گفته است: مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است که عالم به تفسیر و تأویل، ناسخ و منسوخ، حلال و حرام بود.<sup>۲</sup>

۴. وقتی «معاویه بن ابی سفیان» با «قیس بن سعد بن عباده» در مدینه رو به رو شد، قیس گفت: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ» علی بن ابی طالب علیه السلام است، معاویه در پاسخ گفت: عبد الله بن سلام است. قیس گفت: مراد علی علیه السلام است و سپس آیاتی را از قرآن قرائت کرد، مانند: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>۳</sup> و «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ

يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»<sup>۴</sup> و گفت: مراد از «هادی» در آیه اول «شاهد» در آیه دوم علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در روز غدیر به خلافت نصب نمود و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی نیز مولای اوست» و همچنین فرمود: «ای علی! تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.» معاویه در جواب قیس ساکت شد، و نتوانست کلام قیس را انکار کند.<sup>۵</sup>

#### ب. روایات امامیه

۱. «برید بن معاویه» گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره شأن نزول آیه علم الكتاب سؤال کردم، حضرت فرمود: خداوند در این آیه ما را اراده کرده است و علی بعد از پیامبر

۱. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱،

ص ۴۰۱.

۲. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۴۰۵.

۳. رعد/۷.

۴. هود/۱۷.

۵. ینایع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی،

منشورات دار الکتب العراقیه، طبع هشتم،

۱۳۸۵ق، ص ۱۰۴، باب ۳۰.

همه چیز؛ لکن دربارهٔ صاحب شما امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «ای پیغمبر! بگو: بهترین گواه بین من و شما خداست و کسی که علم تمام کتاب نزد اوست.»<sup>۴</sup>

و از طرفی خداوند می فرماید: «هیچ تر و خشکی نیست؛ مگر اینکه در کتابی آشکار (کتاب علم خدا) ثبت است.»<sup>۵</sup> و خدا علم این کتاب را به امیر المؤمنین داده است.<sup>۶</sup>

۳. «عمر بن اذینه» گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: آن کسی که عالم به کتاب است، امیر المؤمنین علیه السلام می باشد و چون از آن حضرت سؤال شد آیا کسی که نزد او علم بعضی از کتاب است، داناتر می باشد یا کسی که نزد او علم تمام کتاب است؟ حضرت فرمود: کسی که نزد او علمی از کتاب

اسلام صلی الله علیه و آله اولین و بافضیلت ترین و بهترین ما می باشد.<sup>۱</sup>

۲. «ولید سمان» گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: مردم دربارهٔ پیغمبران اولوا العزم و صاحب شما امیرالمؤمنین علیه السلام چه نظری دارند؟ عرض کردم: آنها هیچ کس را بر انبیای اولوا العزم مقدم نمی دانند، حضرت فرمود: خداوند عزوجل دربارهٔ موسی علیه السلام می فرماید: «ما در الواحی که از آسمان بر او فرو فرستادیم از هر چیز یک موعظه ای نوشتیم.»<sup>۲</sup> و نفرمود: همه چیز، و دربارهٔ عیسی علیه السلام می فرماید: «او از طرف خدا آمده است تا بعضی از چیزهایی را که شما در آن اختلاف دارید، روشن و بیان کند.»<sup>۳</sup> و نفرمود:

۱. اصول کافی، کلینی، ترجمه سید جواد

مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ج ۱،

ص ۳۳۳، ج ۶.

۲. اعراف / ۱۴۵.

۳. زخرف، ۶۳.

۴. رعد / ۴۳.

۵. انعام / ۵۹.

۶. الاحتجاج، طبرسی، نشر المرتضی، سال

۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۷۵.



دلالت آیه بر خلافت امام علی علیه السلام  
 از مجموع بحثهای گذشته و روایاتی که نقل شد این نتیجه به دست می آید که حضرت علی علیه السلام عالم به کل قرآن بود؛ و لذا در روایات تنها کسی که به عنوان مصداق «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» معرفی شده، آن حضرت می باشد، و در بین اصحاب کسی دارای چنین مقام علمی نبوده است، پس حضرت داناترین اصحاب به کتاب خدا بود.

و از طرفی، به لحاظ اینکه امامت و خلافت همان ادامه راه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و رهبری و هدایت مردم به طریق سعادت و بیان احکام الهی از قرآن و سنت نبوی و تفسیر آن دو می باشد و کسی شایسته این مقام است که عالم به کتاب و سنت باشد؛ زیرا تشکیل حکومت اسلامی تنها بر اساس علم به منابع اصیل اسلام؛ یعنی قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میسر است و چون حضرت علی علیه السلام به عنوان تنها

می باشد، دانش او به اندازه آبی است که بال پشه با خود از دریا برمی دارد. و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند: تمام علمی را که آدم علیه السلام با خود از آسمان به زمین آورد و تمام مقامات و علوم انبیا تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم همگی در ما عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد.<sup>۱</sup>

۴. «ابو سعید خدری» گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره آیه «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»<sup>۲</sup> سؤال کردم، فرمود: این آیه در مورد وصی برادرم «سلیمان بن داود» نازل شده است. عرض کردم: ای رسول خدا! پس مراد از آیه شریفه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کیست؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.<sup>۳</sup>

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، محدث بحرانی،

دارالکتب العلمیه، قم، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۴.

۲. نمل / ۴۰.

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، محدث بحرانی،

ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱۳.

مصدق عالم به کتاب معرفی شده است، پس اوست که شایسته مقام امامت و رهبری امت اسلام بعد از پیامبر خدا ﷺ می باشد؛ زیرا رهبری امت اسلام به اداره امور مالی و اقتصادی منحصر نیست؛ بلکه قضاوت، تفسیر قرآن، بیان احکام، ایجاد وحدت و برادری در بین مسلمین، اجرای عدالت، شناخت عوامل تقویت اسلام و نظام اسلامی، هدایت مردم در مسیر حق و صراط مستقیم و بالاخره پیاده نمودن احکام الهی در متن جامعه که تفسیر عملی از قوانین حیات بخش اسلام می باشد، از وظایف بزرگ امام در حکومت اسلامی است.

و طبعاً کسی می تواند این اهداف و وظایف را در حکومت و جامعه اسلامی عملی سازد که خود عالم و آگاه به آنها باشد، و قطعاً بعد از پیامبر اسلام ﷺ کسی سزاوارتر از علی ﷺ به این منصب وجود نداشت؛ زیرا او از

تمام اصحاب پیامبر ﷺ داناتر و آشناتر به قرآن کریم بود. به همین جهت بود که خلفا در مواردی که مشکل علمی پیدا کرده و حکمی را نمی دانستند و یا به خطا حکم می کردند، به امیر المؤمنین ﷺ مراجعه می نمودند و آن حضرت آنها را راهنمایی می فرمود؛ ولی حضرت علی ﷺ در تمام دوران زندگی پرافتخار خویش، حتی در یک مورد هم محتاج به غیر پیامبر ﷺ نشد و موردی پیش نیامد که حکم آن را نداند. ما به جهت رعایت اختصار فقط یک نمونه از رجوع خلفا به حضرت علی ﷺ را نقل می کنیم:

داستان مراجعه خلفا به امیر

المؤمنین ﷺ

«محمد بن یعقوب» از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است: در زمان خلافت ابوبکر مردی که شراب نوشیده بود، نزد خلیفه آوردند، ابوبکر پرسید: آیا تو خمر نوشیده ای؟ گفت: آری. خلیفه گفت: نوشیدن خمر حرام

است.   
 مرد شرابخوار گفت: من اسلام  
 تعریف کرد و آن مرد نیز قصه خود را  
 بازگو نمود.

اختیار کرده‌ام و اسلام قوی است؛  
 لکن محل زندگی من در جایی است  
 که مردم آنجا خمر می‌نوشند و آن را  
 حلال می‌شمرند. اگر می‌دانستم که  
 نوشیدن خمر حرام است؛ البته  
 اجتناب می‌نمودم. ابوبکر به عمر رو  
 کرد و گفت: رأی تو در این باره  
 چیست؟

عمر گفت: مشکلی است که راه  
 حل آن جز نزد علی علیه السلام پیدا نشود.  
 علی را بخوانید.

سپس عمر گفت: حکم و قضای  
 این واقعه در خانه علی علیه السلام قرار دارد.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ابوبکر  
 و عمر برخاستند، و آن مرد را با خود  
 آوردند و جماعتی که در محضر  
 بودند همگی به حضور امیر  
 المؤمنین علیه السلام آمدند. ابوبکر داستان را

۱. غایة المرام، محدث بحرانی، باب ۴۲،  
 ص ۵۳۵، ح ۵.